

کانت و حل تعارضات ریاضی

غلامعلی حداد عادل - دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران

صبورا حاجی علی اورک پور* - دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۱۱/۲۰؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۲/۱۲/۲۸)

چکیده

کانت در آثار متعدد دوره مابعد انتقادی از جمله تمهیدات و به ویژه دیباچه هر دو طبع کتاب نقد عقل محض، بر تقدم رتبی و زمانی بحث تعارضات عقل نسبت به دیگر بخش‌های نظام فلسفی خود تصریح کرده و وظیفه محوری فلسفه را مقابله ریشه‌ای با تعارضات عقل محض دانسته است. وی راه حل تعارضات ریاضی را به مثابه دلیلی غیر مستقیم در اثبات و تحکیم ایدئالیسم استعلایی خود می‌داند چراکه این تعارضات سبب تنبّه عقل شده و آن را در جست و جوی منشأ خطا به اصلی که بنیان مابعدالطبیعه سنتی است یعنی اصل عینیت واقعیت‌پدیداری با نفس الامر اشیاء می‌رساند. این مقاله ضمن اشاره به تاریخچه و جایگاه بحث تعارضات عقل محض در اندیشه کانت به ویژه در نقد عقل محض، به اهمیت تعارضات ریاضی و گزارش شرح و تحلیل کانت از براهین ارائه شده تعارض اول و دوم، نحوه کشف تعارضات و راه حل سیستماتیک کانت برای تعارضات ریاضی بر مبنای اصول ایده‌آلیسم استعلایی یا همان فلسفه نقادی می‌پردازد. بخش پایانی در قالب طرح چند پرسش انتقادی به تأمل در باب امکانات و محدودیت‌های «روش شکاکانه (نقادانه)» کانت به مثابه تنها راه برون رفت عقل از تعارضات می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: کانت، تعارضات عقل محض، تعارضات ریاضی، فلسفه نقادی (ایده‌آلیسم استعلایی)، روش شکاکانه.

مقدمه

هنگامی که کانت نوشت، سال ۶۹ روشنی بسیاری به من بخشید، هنگامی بود که او به کشف آنتی نومی‌ها (تعارضات) می‌اندیشید. این سرآغاز راه خاص او به سوی اندیشیدن فرارونده بر بنیاد نقد تحقیقی بود. نظریه آنتی نومی‌ها همواره همچون بخش مستقلی در اندیشه او بر جا ماند و به همه آثار مابعد نقادی او راه یافت. اندیشیدن به آنتی نومی‌ها می‌توانست سرآغاز موثری برای کار کانت باشد تا این پرسش که قضایای ترکیبی آزاد از تجربه چگونه ممکن است؟ (یاسپرس، ۱۳۷۲: ۱۱۷)

سال ۱۷۶۹ مرز میان دوره ماقبل و مابعد فلسفه نقادی در تاریخ اندیشه کانت به شمار می‌آید. یک سال بعد یعنی ۱۷۷۰ در پی دفاع کانت از مقاله سرنوشت ساز خود با عنوان «درباره صورت و اصول جهان حسی و عقلی» کرسی منطق و مابعدالطبیعه دانشگاه کونیگزبرگ به وی واگذار می‌شود و این سرآغاز دوره ده ساله تفکر کانتی است که به تألیف و انتشار مهم‌ترین اثر او یعنی نقد عقل محض در ۱۷۸۱ می‌انجامد. در مقاله ۱۷۷۰، کانت با تمایز گذاشتن میان جهان حسی و جهان عقلی در صور و اصولی که شناخت هر یک از این دو جهان بر آنها مبتنی است، صریحاً در مقابل دیدگاه جزمی ولف در قول به وحدت جهان محسوس و معقول در اصل بنیاد هوویت و تضمین اصول حاکم بر جهان حسی در جهان عقلی بر این اساس موضع گرفته، کما اینکه با لحاظ زمان و مکان به مثابه صور پیشینی ادراک حسی انسان از پذیرش مطلق انگاری نیوتنی در خصوص زمان و مکان سرباز زده است؛ و از این روست که برخی شارحان کانت این مقاله را زهدان فلسفه‌ی نقادی و موضع تحقق انقلاب کپرنیکی در دیدگاه کانت (مجتهدی، ۱۳۸۶: ۳۷-۳۸) و «یا ایستگاه واسطه‌ای در اندیشه‌ی وی به جانب نقد عقل محض» دانسته‌اند (Guyer, 2006: 29).

لکن آنچه بیش از هر چیز در رابطه با مقاله‌ی فوق‌الذکر برای نوشتار حاضر حائز اهمیت است، اشاره‌ی ضمنی و در عین حال، بسیار مبهم کانت در این مقاله به استدلالات جدلی‌الطرفین عقل در مباحث جهان‌شناسی عقلانی، خاصه دو تعارض نخست یعنی تعارضات ریاضی است که به حیث کمی و کیفی مفهوم جهان مربوط می‌شوند. وی در این مقاله ضمن بحث از مفهوم جهان به طور کلی به مثابه تمثّل بالفعل یک کل - و نه صرفاً

کل تمثلات (Allison, 1983:39) - که مستلزم تصور «تمامیت» است، شرط نیل به چنین تصویری را تألیف بی‌وقفه‌ی اجزای جهان - که در اینجا به مثابه یک امر مرکب جوهری لحاظ شده - در یک ظرف زمانی معین دانسته، کما اینکه فروگاهی جهان به اجزاء بسیط اولیه‌اش - که مستلزم تصور «کثرت» است - را نیز تنها از رهگذر تحلیل مستمر اجزاء آن به اجزاء هر چه بسیط‌تر باز هم در یک ظرف زمانی معین ممکن می‌داند؛ اما از آنجا که روند چنین تألیف و تحلیلی، ذهن آدمی را با نوعی امر نامتناهی مواجه می‌سازد. که هرگز نمی‌توان به انتهای واقعی آن - چه در جانب کثرت و چه در جانب تمامیت - رسید، کانت نتیجه می‌گیرد که هیچ‌یک از دو فرایند تحلیل و تألیف به نحو تام و کامل برای عامل شناسا مقذور نیست.

از سوی دیگر، کانت در این مقاله از پیش‌داوری‌هایی سخن به میان آورده است که در شناخت امور بر اساس کمیت و کیفیت، از طریق شرایط حسی - که ذهن آدمی بدان‌ها عادت کرده است - به فاهمه تحمیل می‌شود و در مواردی که می‌خواهد به امر معقول برسد، بیشتر جلب نظر می‌کند؛ پیش‌داوری‌هایی نظیر اینکه هر کمیتی به هر طریق متناهی است. به رأی کانت، در ذهن آدمی به دلیل ساختار معماری گونه‌اش^۱ نوعی تمایل به توهمات واهی دیده می‌شود. وی در این مبحث به وضوح، به نوعی تقدّم برای تجربه به منظور نیل به احکام قطعی قائل گردیده و معتقد است که عقل آدمی با صرف نظر کردن از تجربه، نمی‌تواند به پاسخ واحد و یک طرفه‌ای برای این گونه مسائل - یعنی مسائل جهان‌شناسانه - نائل شود^۱ (مجتهدی، ۱۳۸۶: ۳۷-۷۲).

هر چند مسلماً آنچه کانت در این مقاله در خصوص خصلت جدلی‌الطرفینی استدلال‌های عقل محض در مسائل جهان‌شناسانه اظهار داشته، به انسجام، وضوح و تفصیل مطالبی که وی ده سال بعد در نقد نخست خود، مفصلاً بیان می‌کند، نیست، لکن، چنانکه ملاحظه می‌شود، رگه‌های بسیار مهمی از حضور طرز تفکر اصیل کانتی در این‌گونه اظهارات، مشهود است که از رخداد چرخش کوپرنیکی در موضع فلسفی کانت در مقاله‌ی ۱۷۷۰ خبر می‌دهد. اما این اندازه هنوز برای اثبات ادعای یاسپرس - در نقل قول مذکور از

1. Architectonic

وی در ابتدای مقاله - مبنی بر اینکه که اهمیت سال ۱۳۶۹ برای کانت - که مقاله ۱۷۷۰ محصول تحولات فکری وی در این سال به شمار می‌رود - در کشف تعارضات عقل محض توسط وی در چنین سالی نهفته است، و اینکه این تعارضات می‌توانسته سرآغاز مؤثرتری برای پروژه‌ی کانتی باشد، کافی نبوده و قبول چنین مدعایی نیازمند استنادات بیشتری به اقوال خود کانت از دوره‌ی قبل و بعد از نقادی است.

۱. جایگاه بحث تعارضات عقل در فلسفه نقّادی

واقع آن است که منازعات بی‌پایان فلاسفه بر سر مسائل واحد مابعدالطبیعی در طول تاریخ فلسفه، پدیده‌ای است که توجه کانت را از دوره‌ی جوانی و از همان اوان اشتغال وی به تأملات فلسفی به خود معطوف داشته است؛ اینکه افرادی با درجات مساوی از معرفت و بصیرت و یکسان در برخورداری از عقول و قواد و صداقت علمی مصرانه به نقض آراء یکدیگر پرداخته و نزاعی آشتی‌ناپذیر با یکدیگر را دنبال می‌کنند. موضعی که کانت از بدو امر در قابل چنین پدیده‌ای اتخاذ نموده، بدین قرار است که آن را نه اختلاف آحاد فلاسفه - به مثابه آن دسته از افراد انسانی که به عقل ورزی مابعدالطبیعی اشتغال دارند - بلکه در اصل، تعارض خود عقل بشری با خویش دانسته که به بدنامی^۲ آن انجامیده است. بر این اساس، کانت از همان ابتدا رسالت فلسفی خود را در دفاع از عقل بشر مقرر داشته و این را نیز در گرو رفع تعارضات در حوزه‌ی مابعدالطبیعه - به مثابه حوزه‌ی عقل‌ورزی بشر - می‌انگاشته است. این مطلب برای نخستین بار در مقاله‌ای که کانت در ۱۷۴۷ در سن ۲۲ سالگی در باب نیروهای زنده نگاشته، مورد تصریح وی واقع شده است.

ما اکنون نمی‌توانیم هیچ یک از دو عالم بزرگ را متهم سازیم که [در نظریه خود]

کاملاً به خطا رفته است... ما از آبروی عقل بشر دفاع کرده‌ایم اگر [بتوانیم] آن را

در آحاد این دو انسان خردمند با خود آشتی دهیم (Rabel, 1963: 109).

کانت همچنین در این مقاله می‌کوشد طرفین مجادله در عرصه مابعدالطبیعه - که به شکل‌گیری جریان‌های مختلف فلسفی انجامیده و در نهایت، در دو موضع معرفت‌شناسانه

عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی خلاصه شده‌اند - را عملاً با عمق تعارضات مابعدالطبیعی مواجهه ساخته و با برانگیختن حس کنجکاوی ایشان در پی ریشه‌ی این تعارضات، آنها را با موضع انتقادی خود در پرداختن به مسائل مابعدالطبیعی همراه کند. از این روست که خود وی نیز در *نقد عقل محض* آنگاه که به بحث از دیالکتیک استعلایی در حوزه جهان‌شناسانی عقلانی می‌پردازد، اولاً به نقل دو نظریه معارض - تز و آنتی تز - و ادله اثبات هر یک از دو نظریه پرداخته و تنها در پایان این مبحث، شیوه حل تعارض را از دیدگاه انتقادی خود عنوان می‌دارد. بیانات بسیار صریح‌تری در آثار پسا نقادی کانت یافت می‌شود که در آنها، وی علناً بر تقدم رتبی و زمانی بحث تعارضات در اندیشه خود نسبت به دیگر فصول نقد اول تصریح و تأکید کرده است» (Rabel, 1963:109).

اگرچه کانت متن کتاب *نقد عقل محض* را با بحث تعارضات آغاز نمی‌کند، در عوض، دیباچه هر دو طبع این کتاب را با طرح این بحث نه به نحو جزئی و موردی، بلکه به مثابه معضل کلی و بنیادی عقل در عرصه مابعدالطبیعه که به سبب آن، مابعدالطبیعه عقلانی در دوره جدید به وضعیت رقت‌باری در قیاس با سایر رشته‌های علوم دچار شده است. شروع کرده است.

وی در دیباچه طبع دوم، مقابله ریشه‌ای با تعارضات را به عنوان وظیفه‌ی محوری فلسفه معرفی می‌کند:

همواره نوعی مابعدالطبیعه در جهان وجود داشته و از این پس نیز همواره وجود خواهد داشت و نوعی جدل عقل محض، که برخاسته از طبیعت عقل است نیز با آن همراه خواهد بود. بنابراین نخستین و مهم‌ترین وظیفه‌ی فلسفه این است که با بستن سرچشمه‌های خطا، دست جدل را، یک بار و برای همیشه، از همه نفوذ زیانباری که دارد، کوتاه سازد.

کانت در *تمهیدات* هم در همان ابتدای بحث از تعارضات، با ارائه توضیحی اجمالی و در عین حال، بسیار مهم و کلیدی در خصوص چگونگی درگیری عقل محض با خود در تعارضات چهارگانه ساحت جهان‌شناسی استدلالی از وجه اهمیت تعارضات در مقایسه با دیگر انحاء توهم استعلایی پرده برداشته است (کانت، تمهیدات، ۱۸۸-۹).

از این روست که برخی کانت‌پژوهان و شارحین فلسفه کانت، مبحث تعارضات را به عنوان «هسته اصلی» و «هدف واقعی» فلسفه نقادی دانسته‌اند و این مبحث را در سرآغاز شرح خود از فلسفه‌ی کانت آورده. بر جمیع فصول نقد عقل محض مقدم داشته‌اند.^۲ و برخی دیگر نیز علی‌رغم تعهد به ترتیب کانتی فصول نقد اول و یا عدم التزام به مبدأ قرار دادن بحث تعارضات، جملگی در تأکید بر اهمیت و برجستگی این مبحث در کتاب مذکور اتفاق نظر دارند.^۳

۲. تحلیل و تبیین تعارضات ریاضی

از میان تعارضات چهارگانه، دو تعارض نخست از باب استناد به دو وجهه نظر ریاضی کمیّت و کیفیت - در مقابل وجهه نظرهای دینامیکی یا فیزیکی نسبت و جهت - به تعارضات ریاضی مشهورند. ویژگی این گونه تعارضات، «اشتغال یا تقسیم مقادیر است که از باب تجانس اجزاء مقدار، ضرورتاً باید در مرزهای تجربه ممکن باقی مانده و رهیافتی متجانس به ایده نامشروط و سلسله‌ی شروطی که بدان می‌انجامد، اتخاذ کند» (Kemp, 1968:46). بنابراین، محوریت بحث در تعارضات ریاضی، همگونی یا تجانس^۳ ایده نامشروط با پدیدارهایی است که این ایده در اثر بسط کمی سلسله صعودی آنها با تقسیم این پدیدارها به اجزاء درونی‌شان حاصل گردیده^۴ و لذا صرفاً در قلمرو تجربه لحاظ و مورد جستجو واقع می‌شود. آنچه در ادامه این نوشتار، در بحث از راه حل کانت برای تعارضات ریاضی خواهد آمد، به وضوح بیشتر این مطلب می‌انجامد.

۱.۲. تعارض اول:

تعارض اول به بحث در خصوص تناهی یا عدم تناهی مکانی - زمانی جهان به مثابه یک کل می‌پردازد، از دو گزاره جدلی‌الطرفین بدین قرار تشکیل شده است:

نهاد: جهان آغاز زمانی دارد و از حیث مکان محدود است.

برابر نهاد: جهان آغاز زمانی ندارد و از حیث مکانی نامحدود است.

چنان که ملاحظه می‌شود، هریک از دو گزاره فوق‌الذکر از دو بخش تشکیل شده که

یکی به بعد زمانی و دیگری به بعد مکانی جهان مرتبط است. کانت در وهله اول، برای هر یک از این دو بخش به طور مجزا به اقامه برهان پرداخته است، لکن برهان مربوط به بعد مکانی در نهاد نهایتاً با ارجاع به برهان نخست - یعنی برهان مربوط به بعد زمانی - تثبیت شده، حال آنکه در برابر نهاد، در رابطه با بعد مکانی، برهانی مستقل از برهان نخست - و در عین حال، از جهانی شبیه به آن - اقامه شده است. برهان کانت در رابطه با دو بخش گزاره‌ی نهاد را می‌توان بدین نحو صورت‌بندی کرد:^۵

الف) برهان در اثبات تناهی زمان جهان:

۱. فرض کنیم جهان آغاز زمانی ندارد.
۲. بنابراین فرض، در لحظه‌ی کنونی یا هر لحظه‌ی مفروض، «سلسله‌ی نامتناهی از لحظات زمان به اتمام رسیده و در نتیجه، سلسله‌ای بی‌پایان از حوادث زمانی در جهان سپری شده است».
۳. اما مفهوم سلسله نامتناهی مستلزم مفهوم توالی و تعاقبی است که هرگز به تمامیت نمی‌رسد.
۴. بنابراین (با توجه به مقدمه ۳)، «[تحقق] یک سلسله نامتناهی به اتمام رسیده غیرممکن است».
۵. بنابراین (با توجه به مقدمه ۴)، سلسله حوادث زمانی گذشته‌ی جهان باید متناهی باشد.
۶. در نتیجه (با توجه به مقدمات ۱، ۲ و ۵)، «وجود یک نقطه‌ی آغاز برای جهان شرطی ضروری برای تحقق آن است» (Kant, 1998: A426/ B454).

ب) برهان در اثبات تناهی مکان جهان:

۱. فرض کنیم جهان به حیث مکانی محدود نبوده، یعنی عبارت باشد از «یک کل نامتناهی مقرر، متشکل از امور همزمان موجود با یکدیگر» در مکان.
۲. تنها راه اندیشیدن به اندازه مقداری که به مثابه امری متناهی در شهود عرضه نمی‌شود، «از طریق تألیفی کامل، یا افزودن مکرر واحدها به یکدیگر است».
۳. بنابر مقدمه ۲، اندیشیدن به کل جهان به مثابه امری که مکان را پر کرده است، مستلزم تمامیت «تألیف متوالی اجزای این جهان نامتناهی است»، که این خود مستلزم این است که

«زمانی نامتناهی [برای شمردن اجزای نامتناهی جهان] به مثابه امری سپری شده تلقی شود».

۴. ولی اندیشیدن به زمانی نامتناهی به مثابه امری سپری شده غیرممکن است.

۵. بنابراین (با توجه به مقدمات ۳ و ۴)، «توده‌ای نامتناهی از اشیاء بالفعل نمی‌تواند به مثابه یک کل تقرر یافته تلقی شود و لذا بینهایت اشیاء بالفعل نمی‌توانند به مثابه اموری به طور همزمان مقرر تلقی شوند».

۶. «در نتیجه، جهان در امتدادش در مکان نامتناهی نیست، بلکه در مرزهای خود محصور است» (Kant, 1998: A427-8/ B455-6).

کانت در ملاحظاتی در باب برهان نهاد، در وهله اول و به مثابه حکمی کلی در باب همه براهینی که در تعارضات چهارگانه به طرح آنها خواهد پرداخت. برای نکته تأکید می‌ورزد که مقصود وی از پرداختن بدین گونه استدلال‌های معارض، بهره‌گیری سوء از مغالطاتی که هریک از طرفین تعارض به منظور اثبات رأی خود و طرد رأی طرف مقابل به کار می‌برند، نیست، بلکه به عقیده وی، «هریک از این براهین از طبیعت موضوع مورد بحث [یعنی همان ایده جهان به مثابه کل ناشی شده] و به عبارتی، حاکی از تلاش صادقانه طرفین برای درک حقیقت امر در باب وضعیت و ویژگی‌های موضوع از ابعاد مختلف است (Kant, 1998: A430-2/ B458-60).

از این رو، کانت می‌کوشد تا براهین هریک از دو طرف را تا حد ممکن تقویت کند و به همین خاطر، در همین برهان نخست، ضمن اینکه در وهله اول، برهان را بر پایه معنای رایج از مفهوم نامتناهی در عرف فلاسفه‌ی جزم‌اندیش که به رأی خود او، صرفاً بیانی ناقص از مفهوم عدم تناهی یک مقدار مفروض به دست می‌دهد، به پیش می‌برده، در ادامه بحث، به منظور تقویت برهان، به طرح معنای مورد نظر خود از نامتناهی - که آن را «معنای حقیقی (استعلایی) نامتناهی» می‌خواند - پرداخته و سپس برهان مذکور را بر مبنای این معنای جدید تنظیم می‌کند تا نشان دهد که چگونه طبیعت موضوع مقتضی اقامه چنین برهانی است.

خلاصه بحث وی در این باب، بدین قرار است: مفهوم نامتناهی بر بزرگ‌ترین مقدار ممکن یا بزرگ‌ترین مضرب یک واحد مقداری مفروض دلالت دارد. اما از آنجا همواره امکان افزودن واحدهای بیشتری بر یک مقدار مفروض ممکن است، هیچ مقداری بزرگ‌ترین مقدار

ممکن نبوده و بنابراین جهان نامتناهی نیز (چه بر حسب سلسله زمانی گذشته و چه بر حسب امتداد مکانی) غیرممکن است؛ پس جهان باید به هر دو جهت محدود باشد. به عقیده کانت، این مفهوم از نامتناهی کامل نبوده و با «آنچه معمولاً [و به درستی] از یک کل نامتناهی فهمیده می‌شود» سازگار نیست، چرا که در اندیشیدن به یک کل نامتناهی ما نه در پی درک اندازه آن، بلکه «صرفاً متوجه نسبت آن کل با هر واحد تصادفاً مفروضی هستیم که کل مورد بحث نسبت به آن واحد از هر عددی بزرگ‌تر است». از این رو، این مفهوم برخلاف مفهوم ناکامل مقدار حداکثری، از هر عدد یا واحد متناهی - اعم از اینکه بزرگ یا کوچک فرض شود - فراروی می‌کند (Buroker, 2006: 233).

کانت این مفهوم از نامتناهی به مثابه مفهوم حقیقی (استعلایی) یا ریاضی نامتناهی که آن را در مقابل و بلکه در تکمیل مفهوم نارسای قبلی مطرح ساخته، مستلزم «تألیفی متوالی از واحدها در احصاء کمیتی می‌داند که هرگز به اتمام نمی‌رسد». وی سپس از این مفهوم حقیقی به منظور تقویت برهان نهاد بهره گرفته، چنین استدلال می‌کند که از آنجا که سلسله‌ای نامتناهی از امور زمانی همواره متضمن تألیفی بی‌پایان به شرح فوق است، در حالی که رسیدن آن به لحظه‌ی کنونی در حکم تمامیت یافتن سلسله و لذا برخلاف مفهومی است که از سلسله‌ی نامتناهی مراد می‌شود، بنابراین، مفهوم «سلسله نامتناهی تمامیت یافته» اساساً مفهومی مبتلا به تناقض ذاتی است که برای اجتناب از آن، ناگزیر باید پذیرفت که جهان دارای آغاز زمانی بوده و - با توجه به احصاء واحدهای مکانی همبود، در سلسله متوالی زمان که پیش از این ذکر آن رفت - به حیث مکانی نیز متناهی است. در اثبات گزاره برابر نهاد نیز، برهان کانت به روال سابق، متناسب با دو بعد زمانی و مکانی جهان در دو بخش به قرار ذیل تنظیم شده است:

الف) برهان در اثبات عدم تناهی زمان جهان:

(۱) فرض کنیم جهان آغاز زمانی دارد.

(۲) «از آنجا که آغاز زمانی داشتن یک چیز به معنی مسبوق بودن وجود آن به زمانی است که آن چیز در آن زمان وجود نداشته است، در نتیجه، باید زمان مقدمی وجود داشت باشد که در آن زمان، جهان وجود نداشته است، یعنی یک زمان تهی».

(۳) ولی زمان یک امر متجانس است: بدین معنی که «برای وجود هیچ جزئی از زمان نسبت به وجود جزء دیگر هیچ شرط تعیین کننده یا امر مرجحی در کار نیست».

(۴) بنابراین (با توجه به مقدمه ۳)، «به وجود آمدن هیچ نوع چیزی در یک زمان تهی ممکن نیست».

(۵) «در نتیجه، اگر چه ممکن است سلسله‌های بسیاری از اشیاء در جهان آغاز شود، ولی خود جهان نمی‌تواند هیچ آغازی داشته باشد، و از این رو، جهان در زمان گذشته نامتناهی است» (Kant, 1998: A427/ B455).

ب) برهان در اثبات عدم تناهی مکانی جهان:

(۱) فرض کنیم که جهان به حیث مکانی محدود است.

(۲) در این صورت (بنا به فرض)، «نه تنها میان اشیاء موجود در مکان با یکدیگر، بلکه همچنین میان [مجموعه‌ی] اشیاء با مکان نیز رابطه و نسبت برقرار است».

(۳) ولی «جهان یک کل مطلق [یعنی مجموعه‌ی همه‌ی اشیاء] است، که بیرون از آن هیچ متعلق‌ی برای شهود یافت نمی‌شود»، و بنابراین بیرون از جهان هیچ چیز دیگری که جهان بتواند با آن نسبت برقرار کند، وجود ندارد.

(۴) بنابراین، «رابطه‌ی جهان با مکان خالی رابطه‌ی آن با هیچ چیز خواهد بود و ورنش است که چنین رابطه‌ی و لذا همچنین محدود شدن جهان به مکان خالی امر محصلی نیست».

(۵) در نتیجه، «جهان به هیچ وجه به حیث مکانی محدود نبوده، یعنی، ابعاد مکانی آن نامتناهی است».

بخش اول برهان فوق به دو نحو قابل تفسیر است، بدین‌قرار که ممکن است مقصود کانت از آنچه در مقدمه سوم صورت‌بندی شده، این باشد که به دلیل تجانس لحظات زمان، برای تحقق یافتن جهان در لحظه‌ای خاص از یک زمان تهی که مسبوق بر تحقق مجموعه‌ی پدیدارهاست، هیچ لحظه‌ای نسبت به لحظات دیگر ارجح - یعنی از ترجیح علی یا جهت کافی برای ارجح بودن برخوردار - نیست؛ و یا اینکه به دلیل عدم تمایز لحظات زمان خالی از یکدیگر - از باب فقدان امری که به مثابه علت یا جهت کافی، آنها را از یکدیگر متمایز کند، زیرا بنا به فرض تهی بودن این زمان، در آن اصلاً هیچ چیزی قابل

یافت نیست - اساساً تحقق جهان در یکی از این لحظات غیرمتمايز از یکدیگر و لذا تحقق آن در یک زمان خالی فاقد معنی است.

بخش دوم این برهان بر اثبات امتناع رابطه متقابل^۴ جهان متناهی با مکان خالی بیرون از آن متمرکز است؛ با این توضیح که بنا به فرض تمامیت مطلق جهان، هیچ پدیداری از قلمرو احاطه آن خارج نیست تا بتواند در مقابل جهان قرار گرفته و با آن نسبت برقرار کند؛ لذا مکان تهی معادل هیچ بوده و فرض وجود آن بیرون از جهان از معنای محصلی برخوردار نیست. به عبارت دیگر، جهان به مثابه مکان همه پدیدارها، خود دیگر نمی‌تواند در مکانی محقق و نسبت به هریک از اجزای مفروض مکان محیط بر خود، از موقعیت خاصی برخوردار باشد؛ بدین معنی در بحث مکان نیز هیچ ترجیح علی یا جهت کافی برای قرار گرفتن جهان در موضع خاصی از مکان خالی - و نه موضع دیگر از آن - وجود ندارد.^۵

بدین ترتیب - چنانکه ملاحظه می‌شود - هر دو برهان فوق‌الذکر نهایتاً بر بنیان اصل جهت کافی - که لایب نیتس و کلارک هر دو بر آن اتفاق نظر دارند^۶ - مبتنی بوده و در تقابل با نظریه مطلق انگاری واقع‌گرایانه زمان و مکان عنوان شده‌اند.

۲.۲. تعارض دوم:

وضیعت کیفی واقعیت به لحاظ امکان انقسام آن تا بینهایت یا تناهی این انقسام به اجزاء لایتجزی به عنوان عناصر بسیط و اولیه موجود در بنیان واقعیت، موضوع مورد بحث در تعارض دوم را تشکیل داده و به حصول این دو گزاره جدلی‌الطرفین می‌انجامد:

نهاد: هر جوهر مرکبی در جهان متشکل از اجزاء بسیط (لایتجزی) است، و در هیچ کجای جهان هیچ چیزی به جز عناصر بسیط یا آنچه از این عناصر تشکیل شده است، وجود ندارد. برابر نهاد: هیچ امری مرکبی در جهان متشکل از اجزاء بسیط نیست و در هیچ کجای جهان هیچ امر بسیطی وجود ندارد.

الف) برهان در اثبات گزاره نهاد - اثبات جزء لایتجزی:

۱. فرض کنیم «جواهر مرکب متشکل از اجزاء لایتجزی نباشند».

۲. در این صورت (بنا به فرض): «اگر هر ترکیبی در ذهن منتفی شود، هیچ جزء مرکبی

و از آنجا که [بنا به فرض] هیچ جزء بسیطی وجود ندارد) هیچ جزء بسیطی، و در نتیجه اساساً هیچ چیزی باقی نمی‌ماند».

۳. اگر اساساً هیچ چیزی باقی نماند، «هیچ جوهری تقرر نخواهد یافت».

۴. حال آنکه خود گزاره‌ی فرض متضمن تقرر یافتن جوهر است.

۵. بنابراین، یا (الف): غیرممکن است که هر ترکیبی در ذهن منتفی شود، یا (ب) «بعد از منتفی شدن آن، چیزی باقی می‌ماند که قائم به خود و بی‌هیچ‌گونه ترکیبی، یعنی بسیط است».

۶. برای جواهر [بسیط]، «ترکیب صرفاً رابطه‌ای امکانی است که صرف نظر از آن، جواهر باید به مثابه اموری قائم به خود موجود باشند».

۷. بنابراین، این امکان باید وجود داشته باشد که بتوان هر ترکیبی از جوهر را در ذهن منتفی نمود.

۸. بنابراین (با توجه به مقدمه‌ی ۶ و ۷)، (الف) - یعنی امتناع منتفی شدن هر ترکیبی در ذهن - غیر ممکن است.

۹. در نتیجه (بنا بر مقدمات ۵ و ۸)، هر امر مرکب جوهری در جهان از اجزاء بسیط لایتجزی تشکیل شده است» (Kant, 1998 : A434-6/ B462-4).

همان طور که ملاحظه می‌شود، متناسب با موضوع مورد بحث در تعارض دوم - یعنی وضعیت کیفی واقعیت به لحاظ اجزاء تشکیل دهنده‌ی آن - برهان فوق‌الذکر و به تبع آن، همچنین برهان برابر نهاد - چنان که کانت خود در ملاحظاته‌ش در باب برنهاد مورد تصریح قرار داده - بر محور مفهوم معهود از جوهر در سنت فلسفی به مثابه واقعیت مستقل و قائم به خود در خارج اقامه شده است: «استنتاج ما از مرکب به بسیط، تنها در باب اشیاء و امور قائم به ذات معتبر است» (Kant, 1998 : A440/ B 468).

کانت برهان مربوط به گزاره‌ی نهاد را با تأکید بر این مدعای قائلین بدان - که در تناسب کامل باقتضای عقل در خاتمه دادن به سلسله‌ی انقسامات نامتناهی است - به پایان می‌رساند که اگرچه ما هرگز قادر به مجزا ساختن کامل این عناصر اولیه از هرگونه ترکیبی نیستیم، لکن باید به ضرورت عقلی^۱ به وجود آنها به مثابه واقعیاتی بسیط و مقدم بر همه‌ی

انحاء ترکیب قائل شویم (Kant,1998:A436/B464). در برهان مربوط به گزاره‌ی برابر نهاد خواهیم دید که درست در مقابل این ادعا، همین اصل عدم امکان دریافت اجزاء لایتجزی بسیط به شهود حسی دلیل موجه انکار وجود آن در عالم محسوس خارجی به مثابه عالم پدیداری - در مقابل جهان نفس‌الامری - محسوب می‌شود.^۱

ب) برهان در اثبات گزاره‌ی برابر نهاد (امتناع جزء لایتجزی):

۱. فرض کنیم که جواهر، مرکب از اجزاء بسیط لایتجزی باشند.
 ۲. از آنجایی که ترکیب «یک نسبت بیرونی میان جواهر است»، تنها ممکن است در مکان محقق شود.
 ۳. از این رو (بنابر مقدمه ۲)، مکانی که با یک شیء مرکب اشغال شده است، باید به تعداد اجزاء آن شیء مرکب، دارای اجزاء باشد.
 ۴. ولی مکان قابل انقسام نامتناهی بوده و از اجزاء لایتجزی بسیط تشکیل نشده است.
 ۵. بنابراین (با توجه به مقدمه‌ی ۳ و ۴)، هر جزء بسیط یک شیء مرکب باید مکانی اشغال کند.
 ۶. در نتیجه، هریک از اجزاء بسیط شیء مذکور، به موجب اشغال مکان، خود باید مشتمل بر اجزائی نسبت به یکدیگر بیرونی باشد (Kant,1998: A435/ B463).
- برخلاف برهان مربوط به گزاره نهاد که در بخش دوم گزاره - یعنی وجود خارجی جزء لایتجزی - به مثابه پیامد بخش اول آن - یعنی اصل اثبات ترکیب واقعیات جوهری تقرر یافته از جواهر بسیط - معرفی گردید، بخش دوم گزاره برابر نهاد، نه بنابر ضرورت مکانمندی جزء لایتجزی - که نتیجه برهان مربوط به بخش اول گزاره محسوب می‌شود - بلکه به نحو مستقل و با «رجوع به طبیعت تجربه به طور کلی» مورد بحث و اثبات واقع شده است (Buroker,2006:242). کانت پس از اقامه برهان فوق‌الذکر، بر این مطلب تصریح می‌کند که در بخش دوم گزاره بر نهاد و به تبع، برهان مربوط به آن، ادعایی بس فراتر از بخش نخست گزاره عنوان شده است، زیرا درحالی‌که بخش نخست گزاره صرفاً به اثبات امتناع جزء لایتجزی در شهود حسی امر مرکب در مکان پرداخته و لذا به نسبت امر

محسوس با مکانی که اشغال کرده و لوازم این مکانمندی عطف نظر دارد، بخش دوم، این امتناع را در سطحی وسیع‌تر، یعنی در سطح کل تجربه‌ی ممکن و از رهگذر بررسی «نسبت جزء لایتجزی با [امکانات شناختی بشر در ساحت] تجربه ممکن به طور کلی» به اثبات رسانده است» (Kant, 1998: A437/ B465).

چنان که بر اهل فن پوشیده نیست، کانت در اقامه‌ی برهان بر بخش دوم برنهاد به طور مشهودی به اصول ایدئالیسم استعلایی خود توسل جسته است. در عین حال، نباید گمان کرد که بدین ترتیب، کانت در تعارض دوم، گزاره‌ی برابرنهاد را با اصول ایدئالیسم استعلایی خود هماهنگ دانسته و آن را تأیید کرده است. آنچه را که کانت در قسمت مؤخره‌ی برهان برابر نهاد، متناسب با اصول خود، در اثبات امتناع جزء لایتجزی آورده است، باید به منزله‌ی پیش درآمدی بر راه حل نهایی وی برای حل این تعارض و نه در حکم تأیید مبنای برابرنهاد توسط او تلقی نمود. نکته‌ی دیگر آنکه، لوازم بحث براهین مربوط به هر دو گزاره‌ی نهاد^{۱۱} و برابرنهاد، هم بر جواهر محسوس و لذا مکانمند خارجی قابل اطلاق است و هم بر جواهر غیر محسوس همچون نفس که در مابعدالطبیعه‌ی سنتی - از افلاطون گرفته تا لایبنیتس - عمدتاً به مثابه یک واقعیت جوهری بسیط معرفی و مورد بحث واقع گردیده است، از این رو، اگرچه کانت، در بدو امر و عمدتاً در نهاد - گزارش خود را با بحث پیرامون جوهر مادی آغاز می‌کند، در ادامه و در ملاحظاته‌ی در باب برابرنهاد، به طور خلاصه، به نظریه‌ی بساطت جوهر نفس، اشاره نموده و امتناع آن را از لوازم برهان خود در اثبات بخش دوم گزاره‌ی برابرنهاد معرفی کرده است (Buroker, 2006: 229).

۳. راه حل کانت برای تعارضات ریاضی

بدین ترتیب، چاره‌ای جز حل تعارضات بر پایه اصول فلسفه‌ی نقادی باقی نمی‌ماند و این کاری است که کانت در نقد عقل محض، در پی طرح همه‌ی تعارضات و براهین مربوط بدانها به طور مفصل و در تمهیدات به گونه‌ای موجز و در عین حال، بسیار کلیدی به انجام آن مبادرت ورزیده است (کانت، تمهیدات، ۱۹۹-۲۰۰).

اصل تحقق تعارضات جهان شناسانه، طی چندین مرحله صورت پذیرفته و خلاصه‌ی آن بدین قرار است: (۱) مرحله‌ی آغاز از پدیدارها و حرکت به جانب شروط و بنیادهای آنها در

سلسله قیاسات عقل، ۲) مرحله وضع یک تمامیت مطلق به نام ایده جهان به مثابه بنیان نامشروط کل سلسله شروط عالم پدیداری توسط عقل، ۳) مرحله لحاظ این ایده به مثابه یک واقعیت عینی در ساحت تجربه ممکن با اطلاق مقولات محض فاهمه بر آن که تعارضات به طور مشخص در همین مرحله واقع می‌شود^{۱۲}؛ کانت نیز، به همین منوال، راه حل خود برای رفع معضل تعارضات به طور کلی را - تا برسیم به تعارضات ریاضی به طور خاص - طی چند مرحله به دست داده است: وی در وهله اول، یعنی در فصول مقدماتی مبحث تعارضات و پیش از اقدام به ارائه گزارشی تفصیلی از هریک از تعارضات چهارگانه جهان‌شناسی استدلالی، از روش شکاکانه^۵ - که در ابتدای مقاله حاضر، اشارتی بدان رفت و با شک‌گرایی^۶ متفاوت است^{۱۳} - در مواجهه با تعارضات به مثابه روشی سخن گفته است که در آن باید «به تماشا یا حتی ایجاد مناقشه و تعارض میان احکام پرداخت، اما این کار را نه برای صدور حکم نهایی به نفع یکی از طرفین، بلکه باید به منظور تحقیق در این مطلب انجام داد که شاید موضوع مورد بحث سرایی بیش نبوده که طرفین معارضه - حتی اگر با مقاومتی مواجه نشوند - بیهوده به آن چنگ می‌اندازند، بی‌آنکه از این تلاش اساساً امر محصلی به دست آورند» (Kant, 1998: A424/ B452). وی با این نحوه مقدمه‌سازی می‌کوشد تا مخاطبین خود را تا حد ممکن، جهت اقدام به مطالعه مجددانه گزارش تفصیلی خود از تعارضات چهارگانه ترغیب و مهیا سازد.

در مرحله بعد، کانت پس از فارغ شدن از تلاش عظیمی که جهت تقویت ادله هریک از طرفین نزاع در گزارش مورد بحث به عمل آورده است، یعنی در فصول پایانی مبحث تعارضات - و نیز در تمهیدات^۷ به نحوی موجز - به گره‌گشایی پرداخته و از مغالطه‌ای نهفته در بنیان جهان‌شناسی استدلالی که اساس تعارض عقل با خود از آن ناشی می‌شود، پرده‌داری می‌کند:

مادام که متعلقات عالم حس به جای نفس‌الامر اشیاء گرفته شود و نه آنچه واقعاً هست، یعنی نه صرف پدیدار، رهایی از این تعارضی که عقل با خود دارد، به کلی محال است (کانت، تمهیدات، ۱۹۷). چنانکه بر اهل فن پوشیده نیست، این مطلب - یعنی یکی انگاشتن شیء فی‌نفسه و

5. Skeptical

6. Skepticism

پدیدار - در واقع همان اصل الاصول مابعدالطبیعه سنتی یا رئالیسم استعلایی خام است که کانت آن را درست، نقطه مقابل ایدئالیسم استعلایی خود می‌داند؛ قول به اینکه شناخت آدمی به خود اشیاء فی‌نفسه و نه ظهورات این اشیاء در سیستم ادراکی بشر - که در تولید این شناخت نقشی فعال و نه صرفاً منفعل ایفا می‌کند - تعلق می‌گیرد و اساساً عدم التفات به تمایز میان شیء فی‌نفسه و جهان پدیداری و خلط این دو در مباحث مابعدالطبیعی، همان گروگاهی است که از نظر کانت، عامل اصلی ابتلای مابعدالطبیعه به وضعیت اسفباری محسوب می‌شود که همواره بدان دچار بوده و در دوره جدید، بیش از هر زمان دیگر، خاصه در معارضات بی‌پایان اهل فلسفه بر سر مسائل جهان‌شناسی استدلالی نمود یافته است.

بقیه اظهارات کانت در ارائه راه حل برای تعارضات چهارگانه مورد بحث - چه در نقد عقل محض و چه در تمهیدات - بر بنیان نفی همین تلقی نادرست از واقعیت در مابعدالطبیعه سنتی است که به عقیده وی، منجر به شکل‌گیری «امری [یا مفهومی] ذاتاً متناقض، یعنی پدیداری که شیء فی‌نفسه باشد» گشته است (کانت، تمهیدات، ۱۹۱).^{۱۴}

نتیجه

کانت نوع معارضه برقرار میان دو گزاره جدلی‌الطرفین در تعارضات ریاضی را که از باب ابتناء آنها بر فرض غلط فوق‌الذکر حاصل شده است، تعارض از نوع دیالکتیکی - در مقابل تعارض آنالیتیکی که تعارض مربوط به دو گزاره حقیقتاً متناقض است - معرفی می‌کند (Kant, 1998: A503/ B531) بر این اساس، «قول به عدم تناهی عالم [در تعارض نخست]، بالنسبه به همه مفاهیمی که [به مثابه امکانات شناختی] در اختیار داریم، همان قدر محال است که قول به تناهی آن»؛ کما اینکه همه راه‌های عنوان شده برای حل معضل تعارض دوم، خواه مشعر بر آن باشد که اجسام، در نفس‌الامر، از اجزائی به تعداد نامتناهی ترکیب یافته‌اند یا از اجزائی بسیط به تعداد متناهی، همواره غلط خواهد بود» (کانت، ۱۹۱: ۱۳۷)؛ زیرا در هر دو مورد، ما از امکانات و شرایط محدود کننده شناخت خود فراروی کرده و برای قضاوت در خصوص اندازه مکانی - زمانی عالم یا میزان انقسام‌پذیری واقعیت، خویشتن را در موضع مطلق، یعنی موضعی که در آن امکان شناخت واقعیت نفس‌الامری یا

«عالم آن چنان که فی نفسه هست» - در مقابل عالم پدیداری که در محدوده امکانات شناخت ماست - فراهم است، قرار داده‌ایم.

چنان که دیدیم کانت این احکام جدلی‌الطرفین را محصول توهمی گزافی که به محض آشکار شدن، زایل می‌شود، ندانسته، بلکه آن را به ساختار طبیعی عقل بشر و اشتیاق آن جهت نیل به تمامیت مطلق راجع می‌داند؛ همین امر سبب می‌شود که وی در پی رفع تعارض، به جستجوی کاربردی برای ایده جهان برآمده و استفاده تنظیمی از این ایده را به مثابه بستری جهت بسط و توسعه روز افزون علم در ساحت تجربه ممکن مجاز و بلکه اجتناب‌ناپذیر می‌داند.

بر این مبنا، با به رسمیت شناختن کاربرد تنظیمی ایده جهان، حل تعارضات ریاضی بنابر اصول فلسفه نقدی کانت، در نهایت و به طور خلاصه بدین نحو خواهد بود که در عین حال که در قلمرو تجربه ممکن هرگز نباید به دنبال دستیابی به واقعیتی عینی به نام جهان بوده و در پی تبیین ویژگی‌های کمی و کیفی - یعنی اندازه زمانی - مکانی یا میزان انقسام‌پذیری آن - برآمد، همواره باید به حسب اقتضای عقل، در طلب کشف هر چه بیشتر شرایط پدیدارها در افق جهان کوشید. به نظر می‌رسد این مطلب که کانت راه حل تعارضات ریاضی را به مثابه دلیل غیرمستقیمی در اثبات و تحکیم ایدئالیسم استعلایی خود می‌داند از وضوح بیشتری برخوردار شده باشد؛ چرا که اگر تعارضات ریاضی بر فرض درستی استوار بودند، برای همیشه به صورت معضلاتی لاینحل باقی می‌ماندند، اما در واقع، همین ویژگی تعارض گونه آنهاست که سبب تنبیه عقل شده و وی را در جستجوی منشأ خطا، به اصل عینیت واقعیت پدیداری با نفس‌الامر اشیاء می‌رساند و - چنان که گفته شد - انکار این اصل به مثابه بنیان مابعدالطبیعه سنتی، در واقع، برابر با ویرانی کل ساختمان رئالیسم استعلایی و جایگزینی آن با ایدئالیسم استعلایی کانت خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها؛

۱. ایرانیک‌ها جهت تأکید از نگارنده این سطور است.
۲. برای مثال، گابریل رابل - شارح انگلیسی زبان فلسفه کانت - از جمله کانت شناسانی است که بدین امر اهتمام ورزیده و بر آن تأکید کرده است. «برخلاف سنت رایج، من بدنه اصلی نقد عقل محض را با تعارضات

آغاز می‌کنم. زیرا این فصل مشتمل بر هسته‌ی اصلی واقعی و هدف اثر نقادی کانت است... من همواره احساس کرده‌ام که این اشتیاق شدید کانت برای فیصله بخشیدن به تعارضات بوده که مستقیماً به این فصل، یعنی هسته‌ی اصلی نقد عقل محض انجامید» (Rabel, 1963: 108-109).

۳. برای مثال ر.ک: (Allison, 1983: 35)، (کورنر، ۲۵۶: ۱۳۶۷) و (یاسپرس، ۱۳۷۲: ۱۱۷).

۴. در تمهیدات نیز از این ویژگی سخن به میان رفته و در آنجا، کانت آن را به مثابه وجه تسمیه دو تعارض نخست معرفی کرده است؛ «چون در دو تعارض اول، نظر به جمع یا تقسیم [امور] متجانس است، من آنها را تعارض‌های ریاضی می‌نامم» (کانت، ۱۳۷۰: ۱۹۰) و نیز در همین اثر در بیان تفاوت میان ارتباط ریاضی و ارتباط دینامیکی می‌گوید: «ارتباط ریاضی ضرورتاً مستلزم آن است که اموری که ارتباط می‌یابند (مفهوم اندازه) متجانس باشند، اما ارتباط دینامیکی به هیچ وجه مستلزم چنین تجانسی نیست. [به عبارت دیگر] اگر مقدار شیء ممتد مورد نظر باشد، می‌باید هم میان خود اجزاء و هم میان اجزاء و کل آنها تجانس وجود داشته باشد، و حال آن که در ارتباط علت و معلول [مربوط به تعارض سوم که از تعارضات دینامیکی است] تجانس می‌تواند وجود داشته باشد، اما ضروری نیست، زیرا مفهوم علیت (که به واسطه آن، امری در نتیجه وضع امر دیگری که به کلی مغایر با آن است، وضع می‌شود، به هیچ روی چنین اقتضایی ندارد» (همان: ۱۹۲).

۵. در این نحوه صورت‌بندی براهین کانت، بیشتر از اثر بروکر (Kant's Critique of Pure Reason, An Introduction) بهره برده‌ام ر.ک: (Buroker, 2006: 232, 237, 239, 241-2).

۶. ایرانیک‌های موجود در عبارت به منظور تأکید، از نگارنده‌ی این سطور است.

۷. ملنیک از این پدیده «رابطه متقابل» را به «قابلیت مکانمندی چند جانبه» (Multiple Situatibility) تعبیر کرده است، که بنابر توجیه مذکور در متن، در رابطه‌ی جهان با مکان خالی منتفی است؛ به نقل از (Buroker, 2006: 239).

۸. ر.ک: همان؛ بروکر به همین جهت این دو برهان را از براهین مربوط به گزاره‌ی نهاد قوی‌تر و موجه‌تر دانسته است.

۹. تأکید از نگارنده این سطور است.

۱۰. چنانکه در برهان مربوط به بخش دوم گزاره‌ی برابر نهاد خواهیم دید، کانت در اثبات این مطلب از اصول ایدئالیسم استعلایی خود بهره می‌گیرد

۱۱. اگرچه نحوه کارایی برهان گزاره نهاد برای هر دو نوع جوهر بسیط محسوس و غیر محسوس چندان آشکار نیست، اما گریبر - از شاحرین کانت - در کتابش Kant's Doctrine of Transcendental Illusion (P. 196-207) بر این مطب تصریح کرده است و در مقابل نظر صادق‌العظم - شارح دیگر کانت - که معنی جوهر در گزاره نهاد را - برخلاف گزاره برابر نهاد - صرفاً دال بر جوهر مادی تلقی نموده (The Origins of Kant's Argument in the Antinomies, p. 46 ff) به دفاع از آن پرداخته است؛ به

نقل از (Buroker, 2006: 240) (پانوشت شماره ۲۳)، جهت کسب اطلاعات بیشتر به منابع اصلی فوق‌الذکر مراجعه شود.

۱۲. در ذکر این مراحل، به صورت یکجا، مختصر و منسجم، بیشتر از تقریر یاسپرس در این خصوص الهام گرفته‌ام؛ (یاسپرس، ۱۳۷۲: ۱۲۰)

۱۳. جهت کسب اطلاعات بیشتر در باب «روش شکاکانه» و تمایز آن از شک‌گرایی فلسفی» ر.ک: (Kant, 1998: A423-5/ B451-453).

۱۴. کانت در بند ۵۲ تمهیدات با بهره‌گیری از این اصل فلسفه نقادی مبنی بر شهود محض بودن زمان و مکان برای فاعل شناسا، به تفصیل در خصوص اینکه چرا چنین مفهومی تناقض آمیز است. سخن گفته است: «من نباید بگویم که آنچه من در مکان و زمان تصور می‌کنم، فی‌نفسه و جدا از این تصورات من در مکان و زمان قرار دارد، زیرا در آن صورت با خود به تناقض برخاسته‌ام، چرا که زمان و مکان و نیز همه‌ی پدیدارهایی که در آنهاست، اموری نیستند که فی‌نفسه و خارج از تمثلات من موجود باشند، بلکه خود صرفاً وجوهی از تمثالند. و گفتن اینکه صرف وجهی از تمثال، در خارج از تمثال ما نیز موجود است، تناقضی آشکار است. پس متعلق‌های حواس فقط در تجربه موجود است و اگر آنها را جدا از تجربه یا مقدم بر آن، در نفس الامر موجود بدانیم، در حکم آن است که تجربه را جدا از تجربه بر آن، همچنان دارای واقعیت دانسته باشیم»؛ (ر.ک: همان ایرانیک‌های موجود در عبارات نقل قول به منظور تأکید بیشتر از نگارنده این سطور است).

منابع*:

الف) منابع فارسی:

- کانت، ایمانوئل، تمهیدات: مقدمه‌ای برای هر مابعدالطبیعیه آئینده که به عنوان یک علم عرضه شود، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم: ۱۳۷۰.
- کورنر، اشتفان، فلسفه کانت، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ اول: ۱۳۶۷.
- مجتهدی، کریم، افکار کانت، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول: ۱۳۸۶.
- یاسپرس، کارل، کانت، ترجمه میر عبدالحسین، نقیب‌زاده، تهران: انتشارات طهوری، چاپ اول ۱۳۷۲.

ب) منابع انگلیسی:

- Allison, Henry E., *Kant's Transcendental Idealism: An Interpretation and Defense*, New Haven and London: Yale University Press, 1983.
- Buroker, Jill Vance, *Kant's Critique of Pure Reason*. New York: Cambridge University Press, 2006.

Guyer, Paul, *Kant*. London and New York: Rutledge, 2006.

Kant, Immanuel (translated by Paul Guyer & Allen W. Wood), *Critique of Pure Reason*. New York: Cambridge University Press, 1998.

Kemp, John, *The Philosophy of Kant*. London Oxford University Press, 1968.

Rabel, Gabriele, *kant*, London: Oxford University Press, 1963.

